



همان گونه که در دهمین شماره این فصل نامه، در معرفی کتاب «الرواشح السماویة» گفته شد، علاوه بر اشتهار میرداماد (محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی-م ۱۰۴۱ق-) در علوم عقلی، بخش وسیعی از تالیفات او در زمینه فقه و حدیث است.

یکی از نوشته هایی که وی در زمینه علوم نقلی به رشته تحریر در آورده است، کتاب «التعلیقة علی الکافی» است. آن گاه که میرداماد در صدد نگاشتن تعلیقه ای بر کتاب «کافی» برآمد، دریافت که بررسی اسناد روایات، بر بررسی متون و مضامین آنها مقدم است. به همین مناسبت، تصمیم گرفت ابتدا در مجموعه ای موسوم به «الرواشح السماویة»، از علم درایه و احوال روات سخن به میان آورد و سپس به نوشتن تعلیقات خود بر متون روایات «کافی» شریف پردازد.

میرداماد، نام کتاب خود را «التعلیقة علی الکافی» نهاد. این کتاب در سال ۱۴۰۳ق، با تحقیق آقای سیدمهدی رجایی

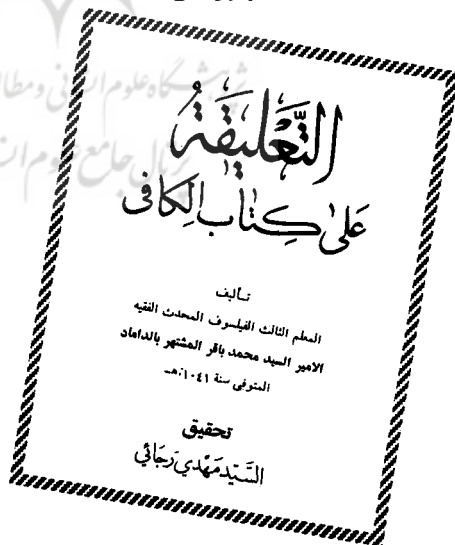
نگاهی به

«التعلیقة»

علی الکافی»

میرداماد

قاسم جوادی





او معتقد است که صفین، جمع سالم است و برای موضعی که جنگ با قاسطین در آن درگرفت، عکَم شده است.

۲. بحث‌های تفسیری که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

۳. بیان تصحیفاتی که در الفاظ روایات صورت پذیرفته است. در قسمت‌های مختلف کتاب «کافی»، مشاهده می‌شود که بعضی از الفاظ احادیث، به صورتی ناصحیح درج شده است. از جمله این موارد، تصحیفی است که در روایت پانزدهم از باب «روایة الکتب والحدیث» رخ داده است. میرداماد، عقیده مند است که عبارت «فلم ترو عنهم» با واو غیر مشدد، غلط است و صحیح آن «فلم تُروَّ عنهم» با نون مضموم و رای مفتوح و واو مشدد مفتوح است که صیغه متکلم مع الغیر است یا با تاء مضموم که مؤنث غایب است. مصدر این کلمه، «ترویه» به معنای رخصت است.

۱. التعلیقة علی کتاب الکافی، میرمحمد باقر الحسینی الاسترآبادی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، قم: مطبعة الخیام، ۱۴۰۳ق، ص ۳۷۷.

در ۲۸+۴۰۵ صفحه در قم منتشر شده است. راقم این سطور در صدد است تا در این مقاله، به معرفی این کتاب بپردازد.

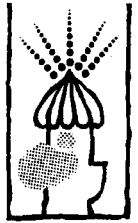
با بررسی کتاب، متوجه می‌شویم که میرداماد، توفیق یافته تا بر روایات کتاب‌های «العقل والجهل»، «فضل العلم»، «التوحید» و یک روایت از کتاب «الحجة»، تعلیقاتی بنگارد و از بقیه کتاب، بازمانده است.

مباحث کتاب

مباحثی که میرداماد در تعلیقه خود بدانها پرداخته، عبارت‌اند از:

۱. بحث‌های لغوی. او در بعضی از موارد، به نقد دیدگاه‌های لغویان پرداخته و تبخّر خود را در مباحث لغوی نمایانده است. تعلیقه‌نگار درباره صفین، در نقد دیدگاه صاحب «القاموس المحيط» می‌نویسد:

من تغالیط صاحب «القاموس» - و هو رجل یتغیب و یتغرب فتارة یتطبّب و تارة یتعرب - أن قد حسب صفین کسجین. فصار ذلك من الاغالیط العامية^۱.



مورد دیگر، کلمه «غان» در باب «البدع والرأی والمقاییس» است که «غان» آمده است و از تحریفات و تصحیفات زشت به شمار می رود.

۴. بحث های رجالی. این بخش، بسیار گسترده است و لازم است به خاطر این که میرداماد، تعلیقاتی بر کتاب «رجال الکشی» نیز نوشته است، بحث مستقلی در این زمینه صورت پذیرد.

۵. شرح و تفسیر روایات. او در این بخش، از مسائل مختلف فقهی، تاریخی، فلسفی، عرفانی و ... بهره جسته است.

۶. استفاده از روایات سایر کتب روایی. میرداماد با استفاده از روایاتی که در سایر کتب حدیثی آمده اند، به شرح و توضیح روایات کتاب «کافی» پرداخته است. به منظور شناساندن کتاب، به برخی از تعلیقات میرداماد اشاره می شود:

نمونه هایی از تعلیقات میرداماد

کتاب العقل والجهل

در تفسیر روایت «إقبل فأقبل»، درباره

عقل می گوید که منظور از آن، امر تکوینی ایجاد است، نه امر تکلیفی تشریحی. سپس ادبار و اقبال را از تزیید و تنقص عقل انسانی (قوة عاقله) می داند. او معتقد است که به سبب این ویژگی ها، عقل انسانی، محبوب ترین خلق در نزد خداوند و مستحق امر و نهی تکلیفی تشریحی شده است.

در ذیل روایت «إن أبدانکم لیس لها ثمن الا الجنة» آورده است: این که در روایت می فرماید بدن های شما بهایی جز بهشت ندارند، اشاره به این است که خداوند متعال، بهای نفس مجرد شماست. گویا امام فرموده است: بدن هایتان، بهایی جز بهشت ندارند؛ پس آنها را به غیر بهشت نفروشید و بهای جان های مجردتان، فنای مطلق در خداوند است؛ آنها را هم به بهایی جز خداوند و فنای مطلق شدن در او معامله نکنید.

همچنین، اضافه بدن به ضمیر خطاب، مؤدی این معناست که جوهر انسان، نفس ناطقه است.



وجدت علم الناس كله في أربع :

اولها ان تعرف ربك .

آن گاه می ازاید :

پس حق علم، آن است که با نگاه به

«وجود بما هو وجود»، خدا و

سپس مراحل پایین تر را بشناسی،

چنان که مسلک برهان لَمی و روش

صدیقین، است. صدیقین آنان اند

که با حق بر خلق استشهاد می کنند،

نه با خلق بر حق، و سرگفتار خدا

را می فهمند: «اولم یکف بربك انه

على كل شيء شهيد».^۲

شیخ صدوق در کتاب «التوحید»، به

طُرُق متعدد روایت می کند که امام

علی (ع) فرمود:

پیامبر را با خدای عزوجل شناختم،

نه خدا را با پیامبر.

در روایت اوّل از باب «إنّه لا یعرف الاّ

به ...» آمده است :

اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة ...

مرحوم کلینی، این روایت را این گونه

تفسیر کرده است: خداوند، اشخاص و

۲. فصلت، آیه ۵۳.

کتاب فضل العلم

روایتی در کتاب «الکافی» نقل شده که در

آن، پیامبر (ص)، علم را بدین گونه تقسیم بندی

کرده است :

انما العلم ثلاثة: آية محكمة، او

فريضة عادلة، او سنة قائمة و ما

خلاهن فهو فضل.

میرداماد معتقد است که منظور از آیه

محکمه، علم نظری است که شامل

شناخت مبدأ و معاد و رسالت می شود و

از آن به فقه اکبر یاد شده است (نکته)

جالب توجه آن که او با وجود فقیه بودن،

مباحث اعتقادی را فقه اکبر می خواند).

فريضة عادله، همان فقه اصغر است که به

مباحث احکام حلال و حرام می پردازد و

سنت قائمه، علم تهذیب اخلاق و تکمیل

آداب در سفر به سوی خداوند و طی مسیر

در فتنای فی الله است.

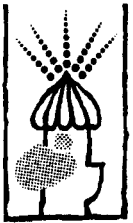
او مدعی است که برهان صدیقین را

می توان از آیات و روایات متعددی به

دس آورد. از جمله آن روایات، روایت

یازدهم از باب «نوادِر» است که در آن،

چنین آمده است :



انوار جواهر و اعیان، را خلق کرد. منظور از اعیان، همان ابدان است و منظور از جواهر، ارواح است و خداوند، نه شبیه جسم است و نه شبیه روح. وقتی خداوند از هر دو شباهت (جسمی و روحی) مبرا شد، او را به خداوندی شناخته ای؛ اما اگر خداوند به روح یا بدن یا نور تشبیه شد، او به خداوند شناخته نشده است.

میرداماد، معتقد است که سند روایت معروف به مقبوله عمر بن حنظله در عین حال که ایراداتی دارد، صحیح است و اظهار می دارد که برخی از اصحاب،

۳. عبارت علامه، چنین است: والوجه عندی الحكم بتعديل المشار الیه والتوقف فی الفاسد من کتابه. (رجال العلامة، قم: منشورات الرضی، ص ۸۳)

۴. محقق کتاب، آقای رجایی، حاشیه ای بر کلام میرداماد نوشته است و قضاوت میرداماد را درباره قیس، عجیب دانسته است. به گفته او، امام صادق(ع) این کتاب را پذیرفته و آن را از اسرار آل محمد(ص) شمرده است. (التعلیق علی کتاب الکافی، ص ۱۴۵)

باید از جناب آقای رجایی پرسید که از کجا دانسته آنچه امام صادق(ع) فرموده، در مورد همین کتابی بوده که میرداماد آن را در اختیار داشته است؟ چه بسا کتابی که امام صادق(ع) تأیید کرده، از بین رفته باشد و کتابی که علامه حلی و میرداماد در اختیار داشته اند، کتاب دیگری بوده است.

میرداماد، اظهار می دارد که راه دیگری برای معنای روایت وجود دارد که سایر اخبار هم آن را تأیید می کنند و آن، این است که کسی که خداوند را بدون استشهاد از خلق و فقط با نظر به طبیعت هستی (بما هو هو) شناخت، او خداوند را به خداوندی شناخته است و در تفسیری دیگر می گوید کسی که هم صفات جهات کمالی خداوند را با مفاهیم و اعتبارات زاید بر ذات احدی اش شناخت، خداوند را به خدایی شناخته است.

در باب اختلاف حدیث که در سند روایت، سلیم بن قیس هلالی قرار دارد، ضمن تعریف از سلیم، عنوان می کند که



تصریح بر موضوع بودنشان راضی نمی شوند.

میرداماد، در پایان، از تمام کسانی که از او اجازه روایت دارند، به اصرار می خواهد که آنچه را دانشمندان گذشته مورد تاکید قرار داده اند، فروگذار نکنند.

باب حدوث العالم و اثبات المحدث

میرداماد با توجه به روایات این باب، توضیح بیشتری نسبت به روایات دارد. در پایان روایت اول، بحثی راجع به هشام مطرح کرده و برخی از روایاتی را که در شأن اوست، نقل می کند. هشام از شاگردان ابو شاکر زندقه است و این شاگردی، عقاید هشام را در حاله ای از ابهام فرو برده است. میرداماد به این ایراد، این گونه جواب می دهد:

الحکمة ضالة المؤمن تؤخذ حیث و جدت.

در بحث قدرت خداوند، دو حدیث با هم تنافی دارند. در روایی آمده است:

قیل لامیر المؤمنین: «هل یقدر ربك ان یدخل الدنیا فی بیضة من غیر ان

محمد بن عیسی و داوود بن حصین را - که در سند حدیث هستند - ضعیف به شمار آورده اند؛ ولی هر دوی ایشان ثقة هستند. او اظهار می کند که محمد بن عیسی، عیبی نیست؛ بلکه اشعری قمی است. او در مورد خود عمر بن حنظله هم اعتقاد به توثیق دارد.

کتاب التوحید

میرداماد در ابتدای تعلیقه بر این بخش، عنوان می کند که کتاب التوحید، قلب علم حدیث است و روح کتاب «الکافی». سپس بیان می کند که علما اصرار دارند که احادیثی که اسنادی ضعیف دارند، در این کتاب (باب توحید) ذکر نشوند و در صورت ذکر، حتماً به ضعیف بودن سند آنها اشاره شود. این روش، متفاوت با شیوه ایشان در سایر ابواب است. آنان در ابواب دیگر، تساهل روا می دارند و چنین دقتی را (خصوصاً در مندوبات احکام، مکروهات، قصص و فضایل اعمال) به کار نمی بندند. همچنین از نقل روایات جعلی امتناع کرده، به درج این گونه روایات، حتی با



ناظرتك، واما ذلك بحسب الوجود
العینی فلیس هو شیئاً یعقل ویتصور
و یعبر عنه بمفهوم اصلاً.

روایت پنجم، مربوط به مباحث
توحید و یگانگی خداوند است. او از این
روایت و برخی روایات دیگر که بدانها
اشاره می نماید، چهار دلیل بر اثبات
توحید اقامه می کند.

در این قسمت، سید میر احمد عاملی
(داماد میرداماد)، بر تعلیقه میرداماد،
تعلیقه ای زده و توضیحاتی افزون بر
توضیحات میرداماد آورده است.

در روایت ششم، امام صادق (ع)
می فرماید که خداوند، سمیع و بصیر و
عالم است، بدون این که ذات و معنای
وی اختلافی داشته باشند؛ یعنی ذات
بسیط است و در عین حال، سمیع و بصیر
و عالم است.

میرداماد، معتقد است آنچه که بوعلی
سینا در کتاب های مختلفش (خصوصاً
«التعلیقات») آورده است، از این روایت
اقتباس نموده است (قد اقتبسه بعینه من
مشکاة هذا الحدیث).

درباره روایت سوم باب «الکون والمکان»

تصغر الدنيا أو تكبر البيضة؟».

قال: ان الله - تبارك و تعالی - لا ینسب
الی العجز والذی سألتنی، لا یكون.

روایت دوم چنین است:

ان عبدالله الدیصانی سال هشام بن
الحکم، فقال له: «الك رب؟».

فقال: «بلی». قال: اقادر هو؟
قال: «نعم، قادر قاهر». قال:

«یقدر ان یدخل الدنيا کلها البیضة
لا تکبر البیضة ولا تصغر الدنيا؟».
قال هشام: النظرة.

هشام، خدمت امام صادق (ع) شرفیاب
می شود و بحث را مطرح می کند. امام (ع)
در پاسخ خویش می فرماید:

... قادر ان یدخل الدنيا کلها البیضة
لا تصغر الدنيا ولا تکبر البیضة.

میرداماد، علاوه بر روایت اول که از
«التوحید» صدوق نقل کرده بود، روایات
دیگری را هم نقل می کند، به تحلیل و
تفسیر روایات می پردازد و روایت دوم را
این گونه تحلیل می کند:

هو بحسب الوجود الانطباعی
الارتسامی، واللّه سبحانه قادر علی
ذلك حیث ادخل الذی تراه جلیدته



این که تحوکی در او وجود داشته باشد.

پس از ادای توضیحات یاد شده، تعلیقاتی بر روایات این باب نگاشته و معتقد است که اراده، هم از صفات ذات است و هم از صفات فعل.

نقد دیدگاه مرحوم کلینی در مباحث اراده، از دیگر مطالبی است که در این بخش آمده است. بحثی در باب شرور، پایان بخش مباحث مربوط به اراده است. میرداماد معتقد است:

الشروع الواقعه فی نظام الوجود -سواء علیها آکانت فی هذه النشأة الأولى أم فی تلك النشأة لآخرة- لیست هی مرادة بالذات و مقضیة بالذات، بل انما هی مرادة بالعرض و مقضیة بالعرض من حیث انها لوازم ذوات الخیرات الواجبة.

در باب «معانی الأسماء واشتقاقها»،

روایتی بدین صورت آمده است:

عن أبی عبد الله (ع) قال: قال رجل عنده: «الله أكبر»، فقال: «الله أكبر من أي شيء؟»، فقال: «من كل شيء»، فقال أبو عبد الله (ع): «حدّته»، فقال الرجل: «كيف أقول؟»، قال:

می گوید:

لا یحدّ ولا یعضّ ولا یغنی، کان أولاً بلا کیف و یكون آخرأ بلا این، و کل شیء هالك الا وجهه، له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین.

میرداماد به تفسیر آیه «کلّ شیء هالك الا وجهه» پرداخته، احتمالات گوناگونی را مطرح می نماید و سپس می نویسد:

فکل شیء هالك الوجه باطل الذات فی حدّ ذاته ازلاً وابدأ الا وجهه الکریم الحق الذی هو نور الوجود الحقیقی القیوم الواجب بالذات.

در بحث از روایات صفات ذات، ضمن تمجید از روایات، اظهار می دارد که این روایات، از کُنه حکمت حقّ سخن می گویند و صفات خداوند (از جمله علم و قدرت) را عین ذات معرفّی می کنند.

در باب اراده که از صفات فعل خداوند است، ایشان ضمن اشاره به دیدگاه معتزله و ابوالبرکات بغدادی که قائل به متجرد بودن اراده خداوند هستند، اظهار می دارد که روایات، هرگز مؤدّی این معنا نیستند و اکثر و روایات، صراحت دارند که خداوند، منزّه است از



قل الله اكبر من ان يوصف .

میرداماد می نویسد که در کتاب های مافوق الطبیعه، با برهان یقینی ثابت شد که خداوند متعال، در مجد و کمال و عزّ و جلال، غیر متناهی است و هر چه را که عقل فرض کند، خداوند به نحو غیر متناهی، بالاتر از آن است :

وكذلك آية مرتبة فرضها العقل من مراتب تلك اللاتناهيات فانها و مافوقها الى لانهاية اللاتناهيات من كل جهة متحققة هناك بالفعل في وحدة صرفة حقة .

کسی که در شناخت به مرتبه ای رسید که خداوند را کمال و فوق کمال و تمام فوق تمام دانست، امید است که به مرحله خروج از نصاب تحدید و تشبیه برسد.

میرداماد، پس از بیان مطالب فوق، می گوید اگر آنچه را که گفته شد، فهمیدی، کلام مولایمان امام صادق (ع) که فرمود: «اکبر من کل شیء حدّته» را خواهی فهمید. این فرمایش امام صادق (ع) بیانی است که با بلیغ ترین وجه، به همان مطلبی که در بالا بدان اشاره شد، پرداخته است.

او در ادامه، درباره حدیثی مرسل از امام رضا (ع) می گوید که نظیر این احادیث، برتر از آن هستند که نیاز به سند داشته باشند و ارسال سند، مشکلی برای روایت ایجاد نمی کند چون متن این روایات، آسمانی است و خود روایت، گواه است بر اینکه از منبع وحی سرچشمه گرفته است. چنان که «نهج البلاغه»، خود، بزرگ ترین شاهد بر مسند بودن خویش است.

میرداماد، در ذیل روایت دوم از باب «الحركة والانتقال»، روایتی درباره معراج پیامبر (ص) نقل می کند که راوی، سؤال هایی درباره آیات سوره نجم پرسیده است و حضرت کاظم (ع)، بدانها پاسخ می دهد.

او در تفسیر روایت سوم از روایات همین باب، درباره لزوم «ولی» بعد از پیامبر، مباحثی را مطرح می کند و عنوان می کند که بر پیامبر (ص) واجب بود که معارف الهی را به بیانی عامه فهم، بیان کند و مسائل غامض حکمی و اسرار را در بطون آن کلمات قرار دهد تا هر صاحب بصیرتی به میزان اندیشه اش از آنها بهره مند شود؛ سپس اوصیا و اولیای آن



خداوند سؤال کرد و حضرت علی نیز بدو پاسخ داد و وحدت عددی را از خداوند نفی نمود.

و روایت پنجم از باب «جوامع التوحید» آمده است:

الواحد بلا تاویل العدد.

ولی جمله ای از امام سجاده (ع) در «صحیفه سجّادیه» نقل شده است که:

لك يا الهی وحدانیة العدد.

بوعلی سینا نیز در الهیات «شفا» برخلاف کتب دیگرش قائل به وحدت عددی شده است.

میرداماد، ضمن تعلیقه بر این روایت، وحدت عددی را از خداوند نفی می کند و عبارت «صحیفه» را خلاف نصوص در دیگر مواضع می داند. او بدون توضیحی افزون بر آنچه ذکر شد، تلویحاً به عدم صدور جمله فوق از امام سجاده (ع) اشاره دارد و دلیل خلاف بودن عبارت «صحیفه» را آیه «لقد كفروا الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة» می داند.

در بحث از روایت ششم همین باب، در مورد جمله «خالق اذ لا مخلوق»، معتقد به دو نحو خالقیت برای خداوند

حضرت، پرده ها را کنار زنند و اسرار را برملا کنند. پس تبلیغ رسالت، مرتبه نبی و رسول است و کشف و تاویل، وظیفه وصی و ولی. بدین جهت است که پیامبر (ص) به امام علی (ع) فرمود:

انك تقاتل علی تاویل القرآن كما انا قاتلت علی تنزیله.

وی در پایان تعلیقه بر حدیث هفتم از «باب العرش والكرسى»، در تشریح عبارت «ان الله حمل دینه و علمه الماء»، اظهار می دارد که در بسیاری از آیات و روایات، لفظ آب بر علم و عقل قدسی، و لفظ «ارض» بر نفس مجرد - که در حقیقت، پذیرای علوم و معارف است - اطلاق شده است. از همین موارد است قول خداوند که در آیه پنجم سوره حج می فرماید:

وترى الارض هامدة فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت وربت وانبتت من كل زوج بهيج.

در باب وحدت عددی خداوند، روایات متعددی آمده است. از جمله، روایت معروفی که در روز جمل، کسی برخاست و از امام علی (ع) درباره توحید



می شود: ۱) خالقیت ذاتی که از صفات ذات است؛ ۲) خالقیت اضافی که از صفات فعل است.

او در روایت هفتم از همین باب، به توضیح جمله «بدیع لم یکن» می پردازد و با بیان این مطلب که خداوند جهان را یکجا آفریده است، اظهار می دارد که تقدم و تأخر، فقط در موجودات زمانی تحقق پیدا می کند و این نکته را مطابق مذهب حکما و برخی از معتزله (نظیر نظام) می داند.

میرداماد با نقل کلام شهرستانی، به توجیه عقاید معتزله می پردازد و می نویسد:

لو كان قال والتقدم والتأخر إنما يقع في حدودها الزماني دون حدودها الدهري لكان قد أصاب سر الحق من الحكمة.

آن گاه، داستانی را از «کشاف» زمخشری نقل می کند که عبدالله بن طاهر

به حسین بن فضل گفت: از آیاتی که فهم آن برای من مشکل است، آیه «کل يوم هو في شأن» است. حسین در جوابش گفت:

اما قوله «كل يوم هو في شأن» فانها من شؤون بديها لاشؤون بيتديها. عبدالله برخاست و پیشانی او را بوسید.

کتاب الحجة

میرداماد، از احادیث «کتاب الحجة»، فقط به یک حدیث اشاره کرده و به تبیین واژه «زندیق» پرداخته و به دلیل اطلاق عنوان زندیق، اشاره نموده است.

گویا دین زرتشت، کتابی به نام «زند» داشته است که مجوس و ملحدان از آن پیروی می کردند. لذا به آنها زندیق گفته شده است.

میر، در پایان این تعلیقه، به توثیق ابن اسحاق - که از روایات است - پرداخته است.